

در بزرگداشتِ میرشمس الدین ادیب سلطانی : مترجم



نویسنده: آرش جودکی ایزدی

نشریه آزادی اندیشه، شماره ۱، خرداد ۹۴، صفحه ۴۱۹ تا ۴۲۸

دیباچه

نوشته‌ی حاضر، در رفت‌وآمدش میان نویسنده و ویراستاران نشریه، پرسش‌هایی برانگیخت که انگیزه‌ی نوشتن این دیباچه و دست‌مایه‌ی آن شدند. پیش‌نهادهایی هم داشتند که چون ذوقی‌اند، ذوق هم می‌تواند آن‌ها را نپذیرد. پس از آن‌ها که بگذریم، دشواری‌های نخستین خوانندگان را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد: بی‌پاسخ گذاشتن پرسش‌هایی که به پندارشان متن می‌بایستی به آن‌ها پاسخگو باشد؛ نیاز خود متن به ترجمه شدن. که این مشکل آخر، مشکل نخست را هم در برمی‌گیرد، اگر به پیوند «ترجمه» و «خواندن»، آن‌گونه که سپس‌تر از خلال تبارشناسی واژگان درخواهیم یافت، بیاندیشم.

کوشش برای دریافت معنای هر متنی، و به‌ویژه متن فلسفی، هم‌زمان کوششی است، یا باید باشد، برای دریافت چرایی شیوه‌ی نگارش آن. اگر از آغاز بدانیم یا بپنداریم که می‌دانیم هر متنی چگونه باید نوشته شود، در پایان شاید باورمان به این دانایی استوارتر شود، اما بی‌گمان بخشی از معنا را، که بایستی در جست‌وجویش می‌بودیم، از دست داده‌ایم. و همراه آن، لذت خوانش را که لذت کشف است: آموختن زبانی ناآشنا در زبان آشنا. در این آموزش است که خواندن و ترجمه کردن به هم می‌گرایند.

چندوچون این هم‌گرایی را اما هربار متن تعیین می‌کند، که به فراخور طبیعت‌اش می‌تواند دریافت را، همچون هدف خواندن و ترجمه‌کردن، نیازمند آموختن‌های دیگری سازد. به‌عنوان مثال وقتی می‌خوانیم: «آگاهی به خویشتن خود (خوداندریافت)، تصور ساده‌ی من است، و اگر تنها بدان راه همه‌ی بسیارگان در درون‌آخته، خودکار داده شده بود، آنگاه سهش درونی اندراندیشگی می‌بود» [1]، معنای جمله که با جمله‌های دیگر و در گستره‌ی معنایی اثر پیوند دارد، بدون آموزش درازآهنگ فلسفی، تنها با دانستن اینکه Apperzeption و واژه‌های خوداندریافت، درون‌آخته، خودکاری، سهش و اندراندیشگی ترجمه‌های هستند، هرگز فراهم نخواهد آمد intellektuell و Anschauung و Selbstätigkeit و Subjekt.

شوکی که ادیب سلطانی در ترجمه‌هایش به فارسی می‌دهد، رانشی دارد و گرانشی. پوشش‌اش در بهره‌گیری بهینه از سرشت پیوندی فارسی چنان با ایستایی تن‌آسانی که روانی بیان را ملاک سنجش می‌گیرد ناسازگار است که آمخت‌گاری‌های زبانی ما را برمی‌آشوبد. اما همان شوک خواه‌ناخواه تکانه‌هایی در ذهن به جا می‌گذارد که کمینه فرآمدشان می‌باید آگاهی از ناچیزی زبان فلسفی‌مان باشد و بیشینه‌شان خواست فرآراستن آن. پس این نوشته نه می‌کوشد تا اهمیت ادیب سلطانی در تاریخ ترجمه را نشان دهد، چون آگاهی از این اهمیت خاستگاه آن است؛ و نه راهی می‌جوید تا به انتقادهایی که به زبان و نگارش او می‌شود پاسخ گوید، چون در بازنمایی خواستی که شیوه نگارش و زبان او بر آن بنا شده، همراه آن می‌شود. که چیزی نیست جز دغدغه‌ی گسترش توانایی اندیشش فارسی و اندیشیدن به فارسی. همخواند با این خواست، متن حاضر در رهیافتی همدستانه، با به‌کارگیری واژگان او و پیش‌نهاد واژه‌های نو و همچنین واژه‌سازی با توجه به اصطلاحات پیرامون یک واژه که در گنجینه‌ی ادب پارسی می‌یابیم (نمونه «داوری» در متن)، خوانش‌اش را از اندیشه بنلادی رویکرد او به دست می‌دهد. و چون موسیقی‌آشنایی و موسیقی‌دوستی او را می‌دانیم، پیرامون «خواندن» همچون درونمایه‌اش، با گوشه‌چشمی به فرم سونات، در چند موومان و نه همچون سوئیت با تونالیته‌ای همگن، گسترش می‌یابد.

بی‌گمان این شیوه تنها شیوه برای بزرگ داشتن کاری که ادیب سلطانی به فرجام رسانده نیست، اما به باور نگارنده، بزرگداشت‌هایی اصیل‌اند که بیش از پاسخگویی به فراخوانی بیرونی، نیازی درونی را آمدگان تصادفی فروکاسته نشود، بلکه پژواک می‌دهند. نیاز به اینکه «شایدبود» (ممکن) تنها به دایره پدید همچون آنچه هستی‌پذیرفتگان را اندیشیدنی می‌کند، برشمرده شود. دیدار با «سنجش خرد ناب» و نوجویی‌های دلاورانه مترجمی که به گواهی ظاهری نامش می‌بایستی سنت‌گرایی پیشاپیش سرنوشت‌اش را رقم زده باشد، بیست و چند سال پیش، در میان قفسه‌ی کتاب‌هایی که نام‌هاشان با «ال» آغاز می‌شد و قرار نبود پایان بگیرند، نمایی از چنین شایدبودهایی را پیش چشم آورد. همدلی هنوز ناآموخته و ناآزموده آن روزگار برای به‌زبان‌آمدنِ امروزی بایستی راه دشوار آموزش و دانش را می‌پیمود.

□.

با آغاز نخستین نشست‌های شورای تحریریه‌ی نشریه‌ی پیش‌رو، به‌منظور همفکری در باب چگونگی راه‌اندازی و ترسیم چارچوب کار ارگانی که می‌باید قلب انجمنی - «انجمن آزادی اندیشه» - باشد که با توجه به اساسنامه‌اش، یاری رساندن به علوم انسانی و اجتماعی و بنیادهای آن‌ها و تقویت این علوم در ایران را یکی از هدف‌های اصلی خود می‌داند، این فکر هم پاگرفت که در هر شماره بخشی نیز به معرفی یکی از چهره‌هایی که در این راه کوشیده‌اند اختصاص یابد. نخستین نامی که مطرح شد و همگان بر سر

آن توافق داشتند نام میرشمس الدین ادیب سلطانی، مترجم اندیشمندِ متن‌های بنیادین فلسفی بود، متن‌هایی که دشواری‌شان هر فلسفه‌آشنایی را پیشاپیش از خطر کردن در چنین کاری که او با توانایی و به‌تنهایی به انجام رسانده، بازمی‌دارد. زبان‌دانی که نزد او دامنه‌ای گسترده‌تر از دانستن یک زبان خارجی می‌گیرد - تسلط بی‌مانندش به چندین زبان زنده اروپایی که سنت فلسفی پویایی دارند و آشنایی‌اش با زبان‌های باستانی اروپایی و ایرانی - اگرچه آن شرط لازمی است که کسان بسیاری که امروز در ایران به کار ترجمه متن‌های فلسفی دست می‌زنند از به‌جا آوردن‌اش ناتوان اند، به‌تنهایی ناکافی بود اگر «دید»ی که دانش است به کاری که می‌کند و از اینکه چرا می‌کند، آن دانسته‌ها و دانستی‌ها را همراهی نمی‌کرد.

نوشتن معرفی‌نامه‌ای آنگونه که معمول است اما در مورد ادیب سلطانی چندان ساده نیست. چون چیز زیادی از زندگی او نمی‌دانیم. و این ندانستن را می‌توان به فال نیک گرفت، چون به ناچار همه‌ی دقت خود را تنها بر آنچه کرده و آنچه هست می‌گذاریم، یعنی: ترجمه و مترجم. و از این زاویه به او و کارش نگریستن، اگر آنچه از خلال و در رهگذر این شیوه از ترجمه جسته را پیش چشم بیاوریم، فروکاست اندیشه‌ورز به مترجم نخواهد بود. بگذریم از اینکه «مترجم خواندن» هرگز فروکاهنده جا و مقام هیچکس نیست به ویژه کسی که به ترجمه چنین جایگاهی بخشیده است. پس همسو با ادیب سلطانی، کمی بر سر همین واژه‌های «ترجمه» و «مترجم» و معادل‌های آن‌ها در فرانسه و آلمانی درنگ کنیم. چون از رهگذر این درنگ، از «ترجمه» و «مترجم» به «خواندن» می‌رسیم و از آنجا ناگزیر به «نوشتن» و چگونگی و آهنگش.

□.

لاتین می‌آید که به‌معنای گذر دادن traducere به معنای ترجمه کردن از traduire مصدر فرانسوی übersetzen چیزی از میان چیز دیگر، رساندن چیزی از این سو و نهادنش در آن سوست. مصدر آلمانی ترجمه‌ی همین مصدر لاتین است. رد «ترجمه» و «مترجم» و «ترجمان» را که عادت داریم عربی‌شان در یونانی δραγούμανος: بدانیم اگر بگیریم، نشان‌شان را در بسیاری از زبان‌های اروپایی پیدا می‌کنیم در فرانسوی. drogman و کمی آرکائیک‌تر truchement □ در ایتالیایی dragomano □ سده‌های میانه در پهلوی و عبری به targumân به‌معنای تفسیر است، و targûm از سوی دیگر در عبری و آرامی targumiânu: و در اوگاریتی، tarkummija: درهیتی، turgemânâ: معنای مترجم که در آرامی که مشتق است از taurgumannu می‌گفته‌اند. شاید که ریشه‌ی همه‌ی این‌ها برگردد به واژه‌ی آکادی مصدرهای appeler □ to call □ verkünden □ به معنای نامیدن، صدا کردن ragamu مصدر annoncer □ prononcer □ proclamer □ promulguer: آلمانی، یعنی verkünden فرانسوی معادل باشند ragamu می‌توانند معادل‌هایی برای

بسنده کنیم، مناسب‌ترین appeler یعنی، ragamu اکنون اگر تنها به ترجمه نخستین معادل فرانسوی را ragamu فعل در فارسی برای آن، فعل «خواندن» است، زیرا نه‌تنها تمام گستره‌ی سمانتیک می‌پوشاند، بلکه معنایی در آن نهفته است که بدون آن هیچ ترجمه‌ای ممکن نخواهد بود. هرچند که در باشد، اما هیچ چیز به ما اجازه نمی‌دهد که «نگاه lire کاربرد معمولی و کنونی‌اش، «خواندن» معادل کردن به نشانه‌های نوشتاری و درک کردن مفاهیم آن‌ها؛ درک کردن معنای نوشته‌ها؛ مطالعه کردن»^[2] را

معنای اصلی و نخستین «خواندن» بشماریم. زیرا که معنای دیگر «خواندن» نیز به همان اندازه بیان کردن نوشته‌ای با (appeler) کاربرد و رواج دارند، همچون^[3]: نامیدن و یا صدا زدن کسی به نام آموختن و (chanter) کلامی را با صوت آهنگین ادا کردن (réciter) صدای بلند یا از بر خواندندش چیزی را پیش (percevoir) دریافتن (apprendre) یادگرفتن و آموختن (étudier) تحصیل کردن سنجیدن (s'accorder) هم‌آهنگ بودن و تناسب داشتن (prévoir) از وقوعش خواندن با اینکه همه این فعل‌ها رابطه‌ای (raconter) نقل کردن (comparer) تشبیه کردن (considérer) دور و نزدیک با ترجمه کردن می‌توانند داشته باشند، و باز اگر ترجمه به معنی چیزی را از سویی به سوی دیگر رساندن باشد، «خواندن» در خود هنوز معنای دیگری هم دارد که بدون آن، هیچ چیز را نمی‌توان (نامیدن) heissen هایدگر برای اینکه در (inviter) از هیچ سویی به هیچ سو رساند: دعوت کردن دعوت کردن) بشنود، دلیل می‌آورد که در سانسکریت^[4] «نامیدن» این معنا را هم می‌رسانده (einladen) است. اما در این مورد ویژه در فارسی، گوشی هایدگری نباید داشت، چون معنای به حضور همگی در «خواندن» (invoquer) یاری جستن (évoquer) احضار کردن (convoquer) طلبیدن موجوداند.

نگاهی ساده به فرهنگ‌های لغت ما را با خود به جایی در درون خود زبان برد، جایی که واژه خودی از واژه بیگانه آنچنان بازشناختنی می‌شود که انگار هیاهوی زبان‌های دیگر در دهان زبان خودی، از خودی زبان جایگاهی برای دیگر زبان‌ها می‌سازد: جایگاهی مهمان‌نواز که از مهمان‌نوازی نمودی ناب به دست می‌دهد، چون که مهمان و میزبان پیوسته جاهایشان را جابه‌جا می‌کنند. و مترجم جویای چنین جای و جایگاهی است تا زبان خودی را بیگانه کند و زبان بیگانه را، خودی. در این جایگاه باید بی‌پروایی کرد و بی‌پروا بود. و ادیب سلطانی این بی‌پروایی را دارد.

□.

برای هر کس که ترجمه‌ای از ادیب سلطانی را برای نخستین بار به دست گرفته باشد، خیلی زود شگفتی از اینکه ترجمه کتاب را پیشکشی می‌یابد به فیلسوفان بزرگ از باستان تا امروز - انگار که باشند - هنوز و همراه مترجم که در این به نام خواندن، به نشانگری احضار کردن، از آنان یاری می‌جوید -، جای خود - را به شگفتی بزرگتری می‌سپارد که پیش از خواندن متن، سبک و شیوه نگارش نخستین سطرهای پیش‌گفتارها در او برمی‌انگیزد، پیش‌گفتارهایی که ادیب سلطانی بر نهاده‌های فلسفی و منطقی خودش را در کنار راهنمایی‌ها و اطلاعاتی درباره متن و ترجمه‌های دیگر آن به زبان‌های دیگر در آن‌ها گنجانده است. تنها در یکی از این پیش‌گفتارها، در جستار «زبان و اندیشش» (6.6 §) از پیش‌گفتار منطق ارسطو (ارگانون)، انتشارات نگاه، ۱۳۷۸) «در برابر واکنش‌های ابرازشده در پیرامون زبان و شیوهی پیش‌نهاده است [ἀπολογία=نگارش [ترجمه‌ها] [...]]، مترجم برای نخستین بار یک آپولوگیا [= دفاعیه [...]] [تا] ایستگاه و نگرگاه او دریافته شود و هماهنگی‌ها و ناهماهنگی‌های خوانندگان با روش او با [آگاهی بیشتری انجام گیرند و ژرف‌تری بیشتری الفنجیده شود]» [5]

این جستار کوتاه پنج پاره دارد که تنها در آخرین پاره، آن «دید» که گفتیم دانش است به کاری که می‌کند و از اینکه چرا می‌کند، به زبان می‌آید. در دوپاره نخست، ادیب سلطانی با تاکید بر اینکه «زبان در

وهله نخست ابزار اندیشیدن است»^[6] و کارکردش تنها برقراری ارتباط و هم‌رسانش دانسته‌ها نیست، این اندیشه را پیش می‌کشاند که زبان در دست‌کار اندیشه‌کاری که می‌داند «فلسفه و دانش با مفهوم‌های عادی عقل سلیم پیش نمی‌روند»^[7]، چنان می‌چرخد تا دلمشغولی رسایی ایده‌ها و پیوندشان با هم در چم‌ورزی (استدلال) را برآورده سازد نه رساندشان به دیگران را. باید پرسید، پرسشی که کمتر در پیشگفتارهای ادیب سلطانی چهره می‌کند، که آیا زبان را می‌توان «ابزار» اندیشیدن یا ابزار هرچیز دیگر پنداشت؟ چنین باوری نزد دانشمندی برجسته همچون محمد حیدری ملایری که نزدیکی‌های بسیاری با ادیب سلطانی در رهیافت و رویکرد به زبان و واژه‌سازی دارد تا آنچه، می‌توان اسپرانتو گونه‌ای بر پایه پهلوی یا فارسی باستان نامیدش، پیش می‌رود که ریشه در همین دریافت از زبان همچون ابزار دارد، انگار که می‌شود با بکارگیری مجموعه‌ای از شگردها و تکنیک‌ها در فراروند فراآورش همه چیز از آن بیرون کشید.

در سومین پاره ادیب سلطانی بر دو نکته بُنلادین دست می‌گذارد که بر پایه درستی‌شان اما نمی‌توان درباره راست و ناراست متضاد آن‌ها تصمیم گرفت. نخست اینکه زیبایی زبانی یک متن پذیرفتار ارزش اندیشگی آن نیست، بی آنکه از زیبایی یک متن حکم به کاواکی (تهی بودن) آن بتوان داد. دوم آنکه آفریننده زبانی را گوش به فرمانی از آنچه شاید به اشتباه نوق برخاسته از هوش همگانی‌اش می‌خوانیم، راهبری نمی‌کند تا ناگزیر از ساده نوشتن در سودای آسان دریافته شدن باشد، بلکه بر پایه آنچه به اندیشه‌اش واداشته، اگر پیچیده است، برای نمایش آن می‌تواند زبانی دشوارخوان و دیرباب به کار بگیرد تا پیچیدگی دیدن و دریافتن آن پدیده را بازتاب دهد، بی آنکه این میان دشوارخوانی و دیربابی نشانگر ژرفی اندیشه باشند.

در پاره سوم موقعیت خودش را از خلال پرسش خواننده‌ای انگاری و تیزبین به نمایش می‌گذارد. مترجم هرچند که نتواند دشواری نوشته‌اش را به تمامی به پای دلمشغولی آفرینندگی اندیشه بنویسد، اما با این دلمشغولی بیگانه نیست. چون فرمودمان وفاداری به متن و دقت و سختی، یا به بیان خودش، فرسختی ترجمه با آن دلمشغولی آنچنان همخون و هم‌تافته هست که اور از پایبندی به زیبایی و روانی نثر برهاند. از سوی دیگر، هرآینه دغدغه رساندن متن ترجمه به خوانندگان نبود هرگز کوشش برای ترجمه هم نمی‌بود. برآیند این دو رهیافت موقعیت ناهموار مترجم را می‌سازد، موقعیتی که در آن «آخشیجی [تضاد] گوهرین فرسختی در یک سوی، با برقراری ارتباط با انسان‌های دیگر در دیگر سوی، در جای خود باز [می‌ماند]»^[8].

ادیب سلطانی از پس این موقعیت تضادآمیز تنها با آگاهی از و به آنچه می‌کند برمی‌آید. چون همانگونه که در پاره پایانی می‌نویسد: «با هر نوشته و با هر ترجمه، مترجم کوشیده است تا توانش‌های گوهرین زبان فارسی برای آفرینش اندیشه‌ها و مینوها [ایده‌ها] و باز نمود و هم‌رسانش آن‌ها را بگستراند و هستانیده کند و بدینسان زبان فارسی را به کنش، توانگرتر سازد.»^[9] آنچه تا کنون ادیب سلطانی به انجام رسانده، بیگمان راه‌هایی هستند که پیمایش آن‌ها در بی‌پایانی‌اش بر توانگری فارسی خواهد افزود، اما پرسش، همانگونه که خود او هم می‌پرسد، همچنان این است که «آیا توانگری زبانی بی از [بدون] اندیشه‌ی توانا توانستنی است»^[10] □

هر بوده‌ای وقتی که هست در هستن خود ادعایی دارد و در ادعای خود فرموده‌ای که هستی‌اش نمود آن است. از کانت که ادیب سلطانی به پارسی‌اش درآورده، آموخته‌ایم که پس از آنکه «بوده» برقرار را می‌باید پیش نهاد. به عبارت دیگر باید *Quid juris?* شد و برجاهستی (وجود) گرفت، پرسش شایش (مشروعیت) آن همچون «بوده» و همچون «فرموده» را در نمودش بررسی که نشانگر تشخیص چپستی شایستگی‌ای است که بر آن بنا شده است. از رهگذر این آزمایش، درست‌بناشدگی آن «بوده» ثابت و شایانی ادعای آن تایید می‌شود. «بوده» با هستن خود، دادخواهی ادعای خود را دارد و اینگونه «داوری می‌آورد» که از این «داوری آوردن»، داوری هم می‌افتد. داورگاهی باید تا داوری برخیزد. در این داورگاه برای داوری برخاستن، حرف حق و حقانیت پیش می‌آید که از برقراری یک سنجیدار (کریتر) جدایی‌ناپذیر است، سنجیداری که اجازه می‌دهد درباره «بوده» و ادعایش داوری کنیم. پرسش حق و حقانیت به نوبه خود جدایی‌ناپذیر است از تعیین و تحدید یک بنیان.

اما بر چه بنیانی می‌توان کارهای ادیب سلطانی که می‌کوشد «راه‌هایی را برای توانگری هرچه بیشتر زبان فارسی پیش نهد» [11] داوری کرد؟ چون «بنیان» از پیش پیکریافته از داوری و شایش‌بخشی به راه‌هایی که «آرزوی بودش‌یابی و شوش‌پذیری» [12] آنچه نیست را دارند، ناتوان خواهد بود. راه‌هایی اینگونه که سودای فراورش گستره‌های نو را دارند، فراتر از هر بنیان از پیش شکل‌گرفته‌ای، به «بی‌بنیان» چشم دارند تا فارسی را که نه سابقه و نه سنت اندیشه‌ورزی دارد توانا سازند. از همین رو از نگرگاه هوش همگانی بی‌پایه و داوری‌ساز می‌نمایند. جست‌وجوهایی از این دست که ادیب سلطانی از کوشندگان خستگی‌ناپذیر آن‌هاست، دیریاب‌اند. ادیب سلطانی که فرجام‌آهنگش این نیست که «فلسفه‌نگاران در ایران به شیوه‌ی *سنجش خرد ناب* بنویسند و سخن بگویند» [13] - ما را به گشودن راه‌هایی نو و پیمودن آن‌ها می‌خواند، باشد تا به پاس چنین گشایش‌ها و پویش‌هایی «شایدبود» بودش بگیرد.

[1] ایمانوئل کانت، *سنجش خرد ناب*، ترجمه م.ش. ادیب سلطانی، تهران، انتشارات امیر کبیر، چاپ [1] (چهارم، ۱۳۹۰، ص ۱۳۲) (با نگره‌داشت شیوه خط ادیب سلطانی در اینجا و در گفتاوردهای دیگر).

[2] نگاه کنید به سرواژه‌ی خواندن در فرهنگ بزرگ سخن.

[3] معادل فرانسوی برای هریک از این معانی، کلمه‌ی پیشنهادی در پرانتز است.

[4] Heidegger, *Was heisst Denken*, Tübingen, Max Niemeyer, 1954, S. 82.

[5] XIII. پیشگفتار مترجم بر ویراست دوم ترجمه فارسی *سنجش خرد ناب*، یادشده، ص [5].

[6] پیشگفتار مترجم بر : *منطق ارسطو (ارگانون)*، ترجمه م.ش. ادیب سلطانی (ویراست دوم)، تهران، [6] . LI انتشارات نگاه، ۱۳۹۰، ص

[7] XXXIII. *سنجش...*، ص [7].

[8] LII. *منطق...*، ص [8].

LIII. همان، ص [9]

XIV. سنجش...، ص [10]

XIV. همان. ص [11]

VIII. همان. ص [12]

XIII - XIV. همان. صص [13]